



خلاصه ای از متن سخنرانی ولید درن، اول سالگرد شهادت رهبر

یادواره ی شهید عبدالقیوم " رهبر "

هنوز جامعه ی ما از تلاطم و تکانهای شدید چندین تجاوز دیو استعمار انگلیس و مقاومت جانبازانه ی سرتاسری خلق سلحشور ما آرام نگرفته بود که جابجائی ها در حاکمیت آنرا در هم پیچید. نیروهای اهریمنی از بیرون هریک میخواستند اهرمن همسرشت خودشانرا بر اریکه ای قدرت بنشانند تا از این طریق دندانی به استخوان خلق ، که گوشت آنرا تجاوز اجانب و خانه جنگی های امیران خیانت پیشه تکانده بود ، برسانند . این تعویض مهره ها خواهی نخواهی کین توزیها و انتقام جوئی های محلی ، منطوقی و . . . را به دنبال داشت ، خانه هائی را ویران میکرد و خونهای را جاری میساخت .

خاندان طلائی که با زد و بند و نیرنگ های ویژه ی خودش گوی سبقت از حریفان ر بوده و بر اریکه ی سلطنت لمیده بود ، برای استقرار و استحکامش بر هرگونه حرکتی و برهر جنبنده ای مخالفش تاختن گرفت و یک وحشت و استبداد قرون وسطائی را بر جامعه تحمیل کرد .

این اژدهای کور با همدستی ارگانیک با دیو استعمار و امپریالیسم ، طبقات رنجدیده را که رنج جنگهای طاقت فرسای ضد انگلیس را بردوش کشیده بودند از کلیه حقوق اولیه محروم ساختند و فرزندان رشید مردم را که میتوانستند علمبردار حرکتها و جنبش های جدید ضد استبدادی و ضد استعماری باشند سرزدند و بخون کشیدند .

مجید و رهبر در متن چنین شرایطی دیده به جهان گشودند . هنوز شش سال و چار سال داشتند که

پدر و پدر کلان شان نیز در قطار همین قربانیان در یک روز به چوبه ی دار سپرده شدند .

این درست زمانی بود که مجید و رهبر بودشانرا میتوانستند لمس کنند و از شرایط محیط و پیرامون شان تاثیر بردارند ، ولذا از همین آغاز هستی تخم کین پدر کشتگی در مزرع بارور وجود شان کاشته شد و بنابر سنت جامعه راه آشتی با قدرتمداران بر رخ شان مسدود گردید . دشمن نیز به آغاز این دشمنی آشتی ناپذیر آگاهی داشت ، و بر آن شد تا اثرات آنرا بکاهد و نگذارد که خانواده ی ستم زده قد راست کند و فرزندانش با شرایط نسبتا مساعد محل خودی ، در متن همدردی و همکاری های مردم آشنا ، که با شناخت و احترام به آنها دلسوزانه و مهربانانه برایشان مینگریستند ، رشد کنند . گام بعدی را در تبعید

بازماندگان این خانواده گذاشت و با غصب ملک و جایداد شان آنها را به دیار ناآشناتر و دور از امکانات زندگی فرستاد تا در تنگدستی و غربت روان سرکش و انتقامجوی شانرا بکشد ، و آنها را چنان در نامالیقات زندگی بیچاند که خون پدر و پدرکلان فراموش شان شود . اما برعکس تصور و برنامه ی ستمگران حاکم ، رنج تبعید و غربت نیز چاشنی ضدیت این خانواده – بویژه دو فرزند آن – گردید و آنها را که با داشتن ملک و زمین و جایداد متوسطی در صف گروه های نیمه مرفه ی جامعه قرار داشتند ، و آنقدر از ستم اقتصادی نظام رنج ندیده بودند ، در صف گروه ها و لایه های بی چیز و فقرزده انداخت که بدین طریق بر نارضایتی و ضدیت شان با خود افزود ، آبدیده تر و مصمم تر شان ساخت .

عوامل برشمرده در فوق – ستم ، فقر ، تنگدستی و تبعید – زمینه های اجتماعی رشد شخصیت های مبارز مجید و قیوم را از طفولیت میسازد ، که همراه با استعداد و ظرفیت ذاتی ، تربیت خانوادگی و تحولات اجتماعی بعدی موثر بر آنها از این دو برادر دوالگویی رزم ، دوشاهکار حماسی ، دوانقلابی آبدیده و دور رهبر نستوه بوجود آورد .

ما در اینجا سر تشریح زندگی اسطوره ای مجید کلکانی را که در اعماق ذهن مردم ما تاجاودان باقیست نداریم ویر آنیم تا مختصر بر خوردی به زندگی پربار و هستی پرکار عبد القیوم رهبر داشته باشیم . عبد القیوم رهبر که بتاريخ بیستم جدی 1320 ش مطابق جنوری 1949 م دیده بجهان گشود ، تحصیلات ابتدائیش را در تبعیدگاه خانوادگی اش در قندهار سپری کرد . پس از ختم دوران تبعید به کابل آمد و همراه با مجید برادرش به دارالعلوم کابل شامل شد . آنها تحصیلات دینی درین مدرسه را با موفقیت های فوق العاده به پیش میبردند . ولی دشمن این دو برادر را آرام نگذاشت و با طرح توطئه آنها را به زندان انداخت . پس از سپری شدن زندان ، مجید برنامه ی دیگری را طرح کرد ، و آن اینکه خود با انتخاب زندگی اسطوره ای اش تمام توجه دشمن را بخود جلب کرد و قیوم را تاحدی ازین معرکه بیرون کشید تا او بتواند تحصیلاتش را دنبال کند . قیوم رهبر نیز با استعداد خویش فاکولته ی شرعیات را پایان داد و با استفاده از یک برس تحصیلی روانه ی جامعه ی الازهر مصر گردید و با آموزش علوم و حقوق اسلامی و تمدن و فرهنگ مصری و عربی و زبان آن در سطح یک خبره تبارز کرد . با این حال در پی آموزش بیشتر شد و رهسپار آلمان غرب گردید و به مدد استعدادش شامل پوهنتون کیل هامبورگ شد و حقوق بین الدول را آموخت . در کنار آن به مطالعات شرق شناسی و تحقیق در فرهنگ و کلتور غرب و آموزش زبانهای متعدد و علوم سیاسی نیز دست یازید . با اتمام دوره ی رسمی تحصیل به او پیشنهاد تدریس در همان پوهنتون را کردند ، مدتی بحیث استاد در آنجا تدریس میکرد . علاوه به عضویت انجمن شرق شناسی انستیتوت مکسپلانک نیز درآمد و بحیث یک شخصیت علمی ، یک سیاستمدار ماهر ، حقوقدان زبده ، متخصص در فرهنگ و زبان شناسی شرق و غرب ، ادیب ، شاعر ، نویسنده ، سخنور و دریک کلام یک شخصیت همه جانبه ی ممتاز هم در محافل افغانی و هم در سطح بین المللی شناخته شد . بدینصورت رهبر با انتساب به چنین خانواده – بویژه در پیوند با مجید – روح رزمنده ی خود را با تزئین آموزش های اکادمیک علمی در رشته های گوناگون آذین بست و آنرا تحت رهبری علم و آگاهی جهت دهی نمود . او با گرفتن گزارشات اوضاع داخل ، از طریق برادرش مجید ، خود را در متن وقایع مبارزاتی کشور وارد میساخت . علاوه با مطالعه ی تاریخ و تجارب جنبش های آزادیبخش و مترقی برگنجینه ی تئوریکش میافزود . گهگاهی بحیث سخنگوی بخش متعلقه اش در جنبش ، در محافل دیپلماتیک و بین المللی شرکت میکرد و درین عرصه ی کار و مبارزه استعداد خارق العاده ی نشان داد و به اکثر جنبش های آزادیبخش و برخی ساحات دیپلماتیک جهانی چهره ی شناخته شده بود . اینها مجموعه ای عوامل اجتماعی بودند که در شکل دهی و ساخت شخصیت رهبر بحیث یک عنصر ضد نظام حاکم ، مبارز ، آگاه و شناخته شده نقش داشتند .

1 – اوضاع و عواملی که او را به رهبری طلبید :

درین رابطه اولتر از همه باید به شرایطی توجه کنیم که پس از شهادت مجید بنیانگذار ساما در سازمان تحمیل و اعمال گردید . پس از آن نیاز اوضاع عمومی به همچو شخصیتی را و علاوه و ویژگی های شخصیتی رهبر و ضرورت نصب او در راس سازمان را به اشاره میگیریم .

الف - اوضاع خاص ساما (61 - 1359 ش) :

میتوان گفت که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان سازمانی است که در سنگر نبرد تولد شده و سنگر گهواره و پرورشگاهش بوده است . این سازمان از بدو پیدایش خویش در سال 1358 ش پروسه ی استحکامش را در طوفان جنگ نابرابر با اجیران روس و بارتش تجاوزگرش سپری کرده است . از آوان کودکی زیر ضربت های سهمگین و پیهم این وحشیان قرار داشته و درین نبرد نابرابر بزرگترین حماسه ی رزم و مقاومت ملی را رقم زده است . با اینحال نسلی از بنیانگذاران و رهبران به قربانگاه شتافتند تا با موج خون شان حرکت تکاملی تاریخ را شتابنده تر سازند . و در تعاقب آن قافله سالار دلیر سازمان مجید کلکانی ، سینه ی ستبر و مردانه اش را در برابر آتش اهریمنان وحشی روس و عمالشان سپر میسازد ، تا جنبش مردم و در پیشاپیش آن سازمان نوپای ساما گامی دیگر تاریخ را بجلو برانند . و به همین سنت عده ی دیگر از رهبران ، کادر ها و اعضای سازمان جانبازانه و پاکبازانه مرگ را به سخریه گرفته و هدیه ی خون دادند .

سازمان با دادن این همه قربانی ، و بویژه با ازدست دادن مجید تاحدی تعادلش را از دست داده بود و دشمن متجاوز نیز با وارد کردن ضربات پی در پی هوای نابودی کامل سازمان را در سر میپوراند . در همچو فرصتی ارتجاع تاریخزده و مزدور بیگانه که از قبل فروش منافع ملک و ملت به امریکا و متحدین منطقه ای اش تا دندان مسلح شده و به زور بر گرده ی جنبش مردم سوار شده بود ، از عقب بر سازمان آتش گشوده و ضرباتی برپیکر زخم خورده ی آن وارد ساخت . بدین نحو سازمان از دو جانب ، هم از طرف روس و عمالش و هم از طرف امریکا و مزدورانش ، زیر آتش متقاطع قرار گرفت که خواهی نخواهی بر حرکتش تاثیر میگذاشت . عده ی نیمه راه از آن بریدند ، عده ی به انحرافات " چپ " و یا راست غلتیدند و سازمان در عین رویارویی با دشمنان نیرومند بیرونی در درون نیز دچار درگیریهای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی شده بود و اختلافات درونی نیز بالا می گرفت . از کادرهای باقیمانده در مرکز کسی قادر نبود این کاروان را رهبری کند ، اوضاع حاکم کاروان سالاری دیگر میطلبید که در اختلافات موجود دخیل نباشد و همه بتوانند به او اعتماد کنند . و او کسی جز عبدالقیوم رهبر نبود .

ب - ضرورت جنبش :

از سوی دیگر جنبش در مسیر تکاملی اش وارد مرحله ی دیگری شده و بازتاب آن از مرزهای کشور و منطقه گذشته صحنه ی گیتی را در مینوردید . روسها میخواستند با استناد به حضور نیروهای ارتجاعی مزدور امریکا جنبش مقاومت قهرمانانه و خود جوش مردم را جنبش فنودالهای وابسته به امریکا قلمداد کنند . امریکا و متحدینش نیز با بزرگ جلوه دادن نقش مزدورانشان جنبش ضد تجاوزی پابرهنگان کشور ما را شهکار ضد کمونیستی خود وانمود میکردند . و بدین نحو چهره ی اصلی جنبش مسخ شده و یا در پرده ی ابهام و هیاهوی ابرقدرتها و مزدورانشان مکتوم مانده بود .

جنبش ملی دموکراتیک هم یا از میدان بدر کشیده شده بود و یا بخشی از حرافان روشنفکر نما ی آن ترک میدان کرده بودند و برای توجیه این بزدلی شان لجن پراگنی میکردند . بخش باقیمانده در میدان نیز توان آنرا نداشت که هم به حملات دو دشمن در داخل پاسخ گوید ، هم لجن پراگنی بزدلان پرمدعای نیمه راه را دفع کند و هم فریاد مظلومانه ی خود و خلق خود را که محرکان و حاملان اصلی جنگ و بار عظیم قربانیهای آن بودند ، به گوش جهانیان برساند . این وضع نیز به منادی ماهری نیاز داشت تا این رسالت بزرگ را به عهده گیرد و ندای برحق نیروهای انقلابی و خلق مظلوم و به خون تپیده ی ما را که در گلوگیر شده بود ، مطمئن سازد و با خردمندی و منطق رسا مرز جنبش برحق مردم را از حرکات ارتجاعی عوامل مزدور اجنبی ، تحمیل شده بر جنبش ، جداسازد و آنرا به جهانیان معرفی نماید .

ج : ویژگی های شخصیتی رهبر :

قیوم رهبر یگانه شخصیتی بود که ویژگی های لازم را برای رفع نیازمندی های سازمان و جنبش در همچو شرایطی در خود متمرکز داشت .

در سطح سازمان تعلق خانوادگی اش - که ویژگی های آنرا در سطور قبل بر شمردیم - امتیازی بود که میتوانست اعتماد اعضای سازمان و حتی نیروهای دیگر را به او جلب کند . عدم شرکت در اختلافات

وتنازعات درونی سازمان نیز او را از بی اعتمادی ها مصئون نگه داشته بود و تمام جناحها و جوانب فکری - تشکیلاتی سازمان به او اعتماد داشتند . بنابراین شناختی که عده ای از رهبر داشتند وعده ای هم به اساس شناخت غیرمستقیم شان ، چشم امید به او بسته بودند و او را ناجی سازمان و جنبش از حالت بد موجود میدانستند . بویژه به علمیت و خرد مندی اش باور داشتند و مطمئن بودند که او میتواند با اندوخته های علمی و گنجینه ی تئوریکش سکنداری خوب شود و کشتی توفانزده را به ساحل رهنمون گردد . و از اینگونه فاکتها و دلایلی دیگر عبدالقیوم را به رهبری سازمان و جنبش ملی - دموکراتیک میطلبید .

2- برخی ویژگی هایی که او را "رهبر" ساخت و عملکرد او به حیث رهبر سازمان :

چه بسا اتفاق میافتد که شرایط وزمینه هائی شخصیت معینی را به رهبری بطلبد ، ولی او نتواند به رهبری برسد یا بهتر بگوئیم خود نتواند "رهبر" شود . مثلا شخصیتی ازسوابق خوب برخوردار باشد ، علمیت داشته باشد و . . . و اما بنابر حاکمیت شرایط سخت و طاقت فرسای جنبش جرئت رهبری آنرا نداشته باشد و از آن بترسد . چنین شخصیتی هرگز قادر و یا حاضر نخواهد شد بمثابه ی جلودار درفش خونین جنبشی را که از هرسو مورد یورش استعمار و ارتجاع قرار گرفته بردوش کشد . تاحال در هیچ جای دنیا دیده نشده که شخصیت های عالم و خوشنام و . . . ولی ترسو رهبری سازمانها و جنبش های انقلابی را به عهده گرفته و به پیش برده باشند . شاید کسانی بودند که در همان روز از هر نگاه خویشتن را همطراز رهبر « و یا هم برتر از آن » میدانستند ولی جرئت کاندید شدن در همچو مبارزه ی دشوار و خطرناکی را نداشتند . یکی از ویژگی های که عبدالقیوم رهبر را به "رهبری" در آن مقطع دشوار گذار مبارزه برگزید نترس بودن اوست . او با آگاهی کامل از اوضاع و خطراتی که در ساحات مختلف تهدیدش میکرد ، جرئت مندانه به پیش شتافت و علمدار سپاه زخم خورده وزیر ضربت شد و به هجوم متقابل به دشمن فرمان داد و خود در پیشاپیش این یورش سنگر گرفت .

رهبر هم از نظر تئوری و هم از نظر عملی میدانست که در چنین اوضاعی رهبران زیر سیل انتقاد و تهمت و افترا قرار میگیرند و وادار به بیرون رفتن از صحنه میشوند . او دقیقا میدانست که دشمنان نیرومند و با امکانات بیحد و حصر کمر به نابودی سازمان بسته اند و هرکسی که در برابرشان قرار گیرد ، برای از بین بردنش با تمام قوا میکوشند و . . . سرانجام او به تمام خطرات و عواقب رهبری آگاه بود . با درک تمام این خطرات با دست خالی باید به میدان میشتافت ، درفش خونین «یامرگ یا آزادی» را بردوش میکشید و به پیش به ادامه ی راه مجید و یارانش فرمان میداد . برای چنین فرمانی نترس بودن شرط لازم بود ولی کافی نبود . ممکن است آدم های جسوری اینجا و آنجا باشند ولی زندگی شخصی و امتیازات آن ، زنجیر محکمی بردست و پای شان بسته باشد و آنها حاضر نشوند از امتیازات خود بگذرند . رهبر که در آن فرصت از امتیازات خوب زندگی طوری برخوردار بود که بسیاری از روشنفکران محیطش آرزوی رسیدن به آنرا میکردند ، میبایست ویژگی دیگری نیز باخود داشته باشد که چنین جرئتی را بخرج دهد و آن نیاندیشیدن به زندگی شخصی خود و گذشتن از امتیازات شخصی به نفع انقلاب و جنبش است . این ویژگی - بویژه در فرنگستان که او در آن زمان در آن میزیست - از ویژگی های افراد استثنائی است ، که رهبر آنرا به حد اعلایش در خود داشت و لذا توانست با زندگی شخصی و امتیازات آن پشت پا زده و از ارابه ی کوچک انفرادی به خنگ بی لجام تاریخ بپرد و آن رهوار سرکش را زیر ران کشیده و بر آن فرمان دهد .

این جسارت و خود گذری وقتی بمنصه ی عمل میآید که حامل آن به جنبش ، انقلاب ، مردم و سازمان دلسوزی و تعهد داشته باشد . چه اگر تعهد و دلسوزی نبود شاید این جسارت و خودگذریها نیز جهت های دیگر بیابد . رهبر این ویژگی - دلسوزی و تعهد - را بحد اعلائی در خود پرورش داده بود . و لذا وقتی زمینه های رهبری مساعد شد ویژگی های چون نترس بودن ، از خود گذشتن ، دلسوز بودن و . . . رهبر را "رهبر" بلامنازع سازمان و جنبش انقلابی ساخت و سکان آنرا به اوسپرد تا به امواج مست و کوبنده ی انقلاب در آویزد و حیات جاودان را از این ستیز بدست آورد .

یکی از ویژگی های برجسته ی " رهبر " پویا بودن تفکر او و درک تکاملی اش از تاریخ و دینامیسم درونی حرکت جامعه است . این خصلت رهبر را به فرسنگ ها از سنگواره های سمنت شده در کرسی های به اصطلاح رهبری در جناحهای " چپ " و راست جنبش ، جلو میانداخت . رهبر با هرگونه تحجر فکری ، الگوسازی های بیقواره ، تقلید های میمون وار و حرکات دنباله روانه در جنبش ، زیر هر نام و نشانی که باشد ، ناسازگار بود و با آن مبارزه ی علمی و منطقی میکرد و مضار آنرا به جنبش و تکامل آن در آینده بر میسرمد . او با نفی این کنش ها و تنش ها و با طرح بدیل های انقلابی و تکاملی راه را به سوی آینده میگشود . او بر مبنای تحلیلهای واقع بینانه اش از اوضاع کنونی، دورنگری های علمی جالبی میکرد که اسناد افتخار آفرین جنبش هستند . برخی از این دور نگریها بشکل معجزه آسائی هم اکنون متحقق گشته است .

" رهبر " جهان را آنچنان که هست میدید و به اوضاع بغرنج حاکم بر آن آگهی یافته بود و بر آن بود که خود و یارانش را همپای تکامل حرکت دهد . او میگفت عده ای تئوریه و تجارب جمعبندی شده ی دیگران را که تا کنون میتوانست منبع خوب استفاده قرار بگیرد ، و قرار هم گرفت ، نه تئوری رهنما بلکه اصول خدا داد لایتنیبر میداند ، و علیرغم هرگونه دگرگونی اوضاع ، حق بیرون شدن از قالب های ساخته و پرداخته شده را نه بخود و نه به کس دیگر میدهند . اینان به دیالکتیک پویای انقلاب که جوهر آن تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است رنگ متحجر مذهبی میدهند . از برکت این تحجرو الگوسازی شان همچون صخره ی لایتحرک و لا یتعقل در چنان بن بست بی روزنه ای گیر کرده اند که جهان برایشان دالانی تنگ و تاریک مینماید و هیچ چیز در آن قابل رویت نیست . برخیها با زدن اشاره ای چپ خود را به حاشیه کشیده نه تنها هیچ اثری بر جامعه ندارند بلکه از هر کس و هر چیز میترسند و قضاوت شان بر پدیده ها بر دید توطئه گرانه استوار است . فقط و فقط خود شانرا لمس میکنند که بر هیچ زور میزنند و بر همه چیز غرولند میکنند . سرانجام از کرده پشیمان میشوند و بر تاریخ و تاریخسازان و بزرگترین اندیشه و رزان و مردان عمل آن لعن و طعن میفرستند و خود یا گوشه ی عزلت گرفته و فرسوده میشوند و یا چنان در عیش و نوش زندگی افراط میکنند که دست فاسد ترین دسته های عیاش را هم از پشت میبندند .

رهبر کاملاً در نقطه ی تقابل این افراط و تفریط قرار داشت . او واقعیت های امروز جهان و متناسب با آن ایجابات عصر را میبویید تا همپای آن حرکتش را پایا سازد . رهبر بخوبی میدانست که در جهان امروز که پیشرفت علوم از دل زمین تا به کهکشان بشر را رهنمون شده ، دیگر نسل های امروزین به بسیاری از مکتوماتی که برای نسل های پیشین اسرار به حساب می آمد پی برده و در هر زمینه ی اجتماعی نیز امروز دیگر مشکل است بتوان خلقی ، ملتی و یا گروهی را به مدینه ی فاضله ایکه پایه و ریشه در واقعیت نداشته باشد ، امیدوار ساخت . حال این مدینه ی فاضله چه با هاله ی از تقدس نمائی پیچیده شده باشد و چه با رنگ و روغن انقلابی نماذین بسته شود ، اگر پایه ی عینی نداشته باشد ، جالب و جاذب نمی افتد . تحولات و دگرگونی های علمی و صنعتی و واقعیت تلخ حاکم بر زمین ، مردم را تا حدی واقع گرا ساخته است و در هر امری میگویند " دلیلش چیست ؟ " ، " پایه های عینی آن کدام است ؟ " " این امر چقدر عملیست ؟ " ، " چه نفعی از آن در حال و در آینده متصور است ؟ " و . . .

فکر انسان امروز را نمیتوان در بند محل ، شهر و حتی کشوری مقید دانست . دگرگونی های علمی و اجتماعی و گسترش بازار ها و وسایل ارتباطی مرزها را درهم کوبیده است . آنچه در کشوری امروز اتفاق بیافتد ، فردا جهان بطور نسبی به آن آگاهی مییابد ، افکار و برخوردها در معرض دید و سنجش جهان قرار میگیرند و از کنش و واکنش افکار دیگران اثر بر میدارند . آنکه بخواهد با اندیشه ای دگرگون ساز وارد عرصه ی کارزار شود نمیتواند از این هیاهو و تصادم افکار در امان باشد . لذا باید در برخورد با سلیلی از انواع تفکر آمادگی داشته باشد . و این آمادگی را هرگز نمیتوان با تحجر و قالب سازی و بستن دروازه های اتاق و یا حلقه ی خود بدست آورد بلکه باید با مواجهه و شناخت و مطالعه ی شان پادزهر هریک را جستجو کرد . در عین اینکه از سجایای هریک نیز باید بهره گرفت و برای ایجاد ساختار جدید باید به ابزار جدید دست یافت .

رهبر پیشوائی بود که خود در متن این حوادث جولان میکرد و با بینشی به پهنای جهان به همه ی آنچه متداولست برخورد میکرد و عصاره ی بدرد بخور آنرا برای رهبری سازمان و جامعه ی خود استخراج

مینمود و میخواست که سازمان و جامعه اش آگاهانه بسوی هدف انسانی اش ، که همان نجات انسان از هرگونه ستم و خمود و جمود است ، حرکت کند .

رهبر در زمره ی متفکرین بزرگی بود که بن بست موجود فکری جهان را درک کرده بود و معتقد بود که تحولات سرسام آور علم و تکنیک علیرغم اینکه به بسیاری از نیازها و پرسش های بشر پاسخ داده است ، پرسش ها و نیازهای دیگری فرا راه آن قرار داده که جامعه ی انسانی را در یک حالت سرگردانی کشانده است . بویژه این سرگردانی و تحبیر در زمینه ی اجتماعی بیشتر مشهود است . چه از یک جانب پیشرفت بخشی از بشر ، قرن بیستم را به سرعت غیر قابل تصویری عقب زده و بسوی قرن بیست و یکم میشتابد که همپای آن خواسته ها و نیازهای متناسب بخود را بوجود میآورد (و غرض سودورزی اش جهان را دهکده ی جهانی میخواند) و از سوی دیگر بخشهای دیگری از بشریت در کشورهای دربند امپریالیسم و اجیران بومی شان در زندگی قرون وسطائی بسر میبرند و آمادگی ورود به قرن بیست و یکم را ندارند . در جهان مرزگسیخته ی امروز این تناقض تاثیر فوق العاده جدی بجا میگذارد و برتکامل مجموعی جهان اثر مینهد . امروز دیگر در جهان ستم زده نیز آن ارزش های بی ارزشی که ستمگران برای بقای خود و ستم شان در طی قرون و مرور با شیوه ها و نیرنگ های مختلف به اعتقاد و اخلاقیات مردم زیر ستم بدل کرده بودند ، فرو پاشیده و دیگر امپریالیسم و استعمار قادر نیست این خلق ها را همچنان چشم و گوش و زبان بسته بر محور منافع خود بچرخاند .

دفاع سرسختانه ی مردم عراق در برابر هجوم وحشیانه ی سالاران سلاح پیشرفته چهره ی خشن و پوشالی امپریالیسم امریکا و متحدینش را ، که در قبای دموکراسی و قدرت ماورای بشری پوشیده شده بود ، نیز بارسوائی برهنه کرد . و نشان داد که امروز دیگر هیچ قدرتی در جهان قادر و محق نیست دیگران را زیر سلطه و سیطره اش نگاه دارد . و هکذا بوضوح ثابت شد که اگر خلقی و ملتی جرئت کند و برای آزادی اش به حرکت آید میتواند و باید به آن برسد که این ضرورت زمان و نیاز دوران است . و علاوه بر قدرت ها و متحدینشان - در افغانستان و درخلیج فارس - به همه ثابت ساخت که امپریالیسم و استعمار به هر نام و نشانی که پای به کشوری بگذارند ارمغانی جز تنگدستی ، ستم ، وحشت ، ویرانی و خونریزی به خلقها ندارد . ولذا باید انسان امروزی برای نجاتش از زیر ستم یکی به ستمگر دیگری پناه نجوید و در پی آزادی کامل برآید . (همچنان که سفسطه ی تحقق سوسیالیسم بکمک شوروی ، بدون حمایت مردمی به تالاب خون رسید ، هذیان بافی های تحقق دموکراسی بدست امریکا و متحدینش نیز نمیتوانست ثمری به جز خون و ویرانی به خلق های عراق و افغانستان به ارمغان آورد) . این همان چیزی است که رهبر و یارانش در کشور خود علمبردار آندند . و درین مسیرت مصائب و مشکلات فراوانی را متحمل و متقبل شده اند .

رهبر با صراحت میگفت که اندیشه های کهنه و فرسوده ی حاکم برجها دست و پاگیر تکامل انسان پویا و حرکت شتابنده ی اوست باید آنچه را که مایه ی تکاملی ندارد بدور انداخت و آنچه پذیرای تکامل است ، تکاملش داد و امروز زمان آن رسیده که " فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم " ؛ این تفکر پویا ، نجاتبخش و تکاملی رهبر و یارانش را از " چپ " و راست مورد هجوم آدمک های سنگگ شده قرار داد و خشم اربابان حافظ ستم و عقب ماندگی را نیز برانگیخت که با تمام قوا بر ساما شوریدند و رهبر را بمتابه گره گاه این تفکر پویا و انقلابی در شامگاه تیره ی 27 جنوری سال 1990 م آماج رگبار گلوله های مذاب قرار دادند .

زمینه های ترور او :

آنچنانکه در فوق گفته آمدیم تحولات تند و شتابنده ی دهه ی اخیر (دهه 70 شمسی) اکثر محاسبات و پیشگوئی های دهه ی ماقبل را فروریخت و برنامه ریزی های تدوین شده را بیکاره ساخت . شکست مفتضحانه ی ابرقدرت تا دندان مسلح روس بدست خالی و ایمان خلل ناپذیر مردم پابرهنه ی افغانستان ، معادلات ابر قدرتها و همپالگان شانرا در کره ی ارض درهم و برهم ساخت . هیچ منطق محاسب و تعقل مبتنی بر فقط کمیت ها ، چنین شکستی را پیش گوئی نکرده بود . و اماکه ما صد بار گفته

بودیم اراده ای آهنین و عشق آتشین ملت ما به آزادی ، نفرت بی انتهایش از بیگانه ی متجاوز و رای این محاسبات تاریخ دیگری رقم خواهد زد . جهان شاهد شکست رسوای ماشین جنگی غول پیکر ، خون آشام و ویرانگر روس در افغانستان خواهد بود . ما بار ها گفته بودیم که امپریالیسم روس درین قمار خطرناک تاج امپراطوریش را خواهد گذاشت و دیر نخواهد بود امروز که به تقلید از خلق دلاور و بیباک افغانستان خلق های دربند روس در پشت دیوار آهنین زنجیر های شانرا یکی پی دیگری درهم شکنند و با مشت کوبنده ی شان مغز جباران کرملین را پریشان و متواری سازند . ما اینرا صد هابار گفته بودیم (اسناد و نوشته های آن موجوداست) و رهبر چون پیک توفان در اقصا نقاط جهان آنرا مطمئن میساخت . در آنزمان این فریاد حماسی رهبرویارانش ، که از طینت و اراده ی ملتی مصمم و در سنگر آب میخورد ، کلامی گزاف و حماسه ی برخاسته از احساسات تلقی میشد که گویا از "واقعیت" و "محاسبه" فاصله دارد . و اما دیری نگذشت که این کلام حماسی جان گرفت ، واقعیت یافت ، واقعیتی شگفت انگیز و پرشکوه . ارتش متجاوز شوروی و ماشین جنگی مدرنش در سرزمین شیران خاور ، در قلب تپنده ی آسیا در افغانستان غریب و به خون نشسته ، درهم شکسته شد و راه فرار در پیش گرفت . طنین در هم شکستن این ارتش افسانوی - ارتش سرخ روس - بدست ملتی قهرمان ولی " تمدن نیافته " بر گنبد دوار زمان پیچید و همه جا ، در هر کشور و در هر خانه ، گوشها را نوازش داد . و این شیپوری بود آزادیخواهانه که به کلیه ی خلقهای دربند فرمان " برپا ! " و " به پیش ! " صادر میکرد .

خلقهای دربند سوسیال امپریالیسم روس آنرا بجان و دل شنیدند و به میدان شتافتند . خرس شکست خورده ی قطبی که ضرب شست افغانها چشمش را سوختانده بود ، بعد از غر و غر و خرناس های مذبحانه قدم بقدم عقب مینشست و حرکت شتابنده ای او را تعقیب مینمود و تا درون زندان خلقها ، که آنرا به نام اتحادشوراها یدک میکشید ، ره یافت . ملت های دربند این زندان نیز به شور و فریاد آمدند . ولی خرس قطبی با آنان چنگ و دندان نشان داد . با اینحال اروپای شرقی یک قلم خود را با عجله و حیرت بدون اینکه جهت گیری سالم کند از سیطره ی روس بدر انداخت و سقوط کامل امپراطوری کرملین انتظار میرفت . (که اکنون این سقوط دلتبار در لیست وقایع تاریخی قرن بیستم به ثبت رسیده است) .

همپای این تحرک تند و سریع ، در جناح دیگر نیز خلقهای دربند امپریالیسم امریکا و متحدینش تحرکی تازه یافتند و علیرغم موضع محیلانه ی غرب در برابر جنبش های ضد روس ، که بعضا خود را حامی آن و طرفدار " دموکراسی " و " آزادی " هم جلوه میداد ، اینجا و آنجا جلوه های حرکت ضد استبدادی و استعماری نمایان میشد . در فلسطین انتیفاضه با مشت و سنگ علیه صیهونیسم - این جگر گوشه امریکا و متحدینش - به شور آمد .

در پیرو خلق قهرمان آن برضدرژیم دست نشانده ی امریکا دست به نبرد مسلحانه زدند ، در کولمبیا ، شیلی ، پاناما و . . . حرکت ضد امریکائی اوج میگرفت . در افریقا جنبش ضد اپارتاید و رژیم نژاد پرست افریقای جنوبی - این نازدانه ی غرب - اوج تازه گرفت (حال دیگر آن رژیم نیز به زباله دان تاریخ سپرده شد) و . . . سخن کوتاه بعد از شکست سوسیال امپریالیسم روس جهان در تب شورش علیه استعمار و امپریالیسم بطور کل میسوخت و میرفت تا بنیاد خدائی ستم و زور را فروبریزد .

خداوندان زور و ستم - امپریالیسم جهانی - که در دو قطب به اصطلاح غرب و شرق برهبری امریکا و روس موضع گرفته و جهان را بین خود تقسیم کرده بودند ؛ با وزش باد تند جنبش های آزادیخواهانه به لرزه افتاد و احساس خطر کردند ، لذا بر آن شدند تا از تقابل با هم خوداری کرده و با تبنانی دست در دست هم به نبرد و رویارویی خلقهای جهان برآیند و هرکجا که یکی درگیر شد ، دیگری به آن یاری رساند . لذا طرح تبنانی موجود بین ابر قدرتها و متحدینشان پس از سالها جنگ سرد ، شکل گرفت و برای تحقق آن و دفع هر مانع و رادعی که بخواد سد راه شود یک ترور بین المللی - انفرادی و جمعی - نیز راه افتاد که نمونه های آنرا در - رومانی ، فلسطین ، کولمبیا ، پیرو ، پاناما ، لیبی ، افریقای جنوبی در پاکستان - بویژه شخصیت های افغانی و . . . شاهد بودیم . و پیامد خونین ترور و وحشت جمعی را تا هم اکنون در خلیج فارس و افغانستان بدست امریکا و متحدینش و در فلسطین بدست اسرائیل شاهد هستیم .

رهبر که با دید روشن و علمی اش این صفحه ی خونین تاریخ را قبل از ورق خوردنش پیشگوئی کرده بود میگفت که امپریالیسم امریکا و ارتجاع متحدش میخوانند بر خون های ریخته شده ی یک و نیم ملیون قهرمان بخون تپیده ی افغانستان معامله گری کرده دستاورد آنرا تصاحب کنند و خلق قهرمان

مارا که بند را از خود گسیخته در بند دیگری بکشند. رهبر برای پیشگیری این فاجعه در کشورش طرح های انقلابی را ارائه داده و همه وطندوستان را در تحقق آن فرا میخواند، که هرگز به مذاق امریکا و متحدینش جور در نیامد و لذا بر آن شدند تا این مانع را از سر راه خود بردارند. (آنچنانکه امروز شاهدیم پیشگویی رهبر و یارانش عملی شد و امریکا و متحدینش با ترور و حذف شخصیت های انقلابی و ملی از جنبش، توانستند کشور ما را اشغال و مزدوران جنایتکار خود را بر آن حاکم بسازند).

از جانب دیگر شکست مفتضحانه ی سیاست های امریکا و غلامانشان در افغانستان و بازتاب توأم با نفرت آن در سطح جهان، و بویژه در خود افغانستان، امریکا را درین زدوبند با روس به بن بست کشیده و بی آبرو ساخته بود. مزدوران امریکائی - تنظیم های پشاورنشین - در همه عرصه ها بی کفایتی، سودجویی، فساد، دهشت افگنی، انتقام جوئی، انحصارگرایی و... را از حد گذشتانده و اهلیت آنرا نداشتند که بحیث یک طرف معامله از جانب ارباب امریکائی شان عرضه شوند. و لذا در همچو شرایط حساسی که ضرورت تبانی ایجاب عرضه ی بدیل میکرد، امریکا که دهسال تمام به امیران پشاورنشین به ملیاردها دلار پول و سلاح داده بود، نتوانست از میان شان بدیل مطلوبش را عرضه کند و لذا در بن بست گیر افتاد.

این بن بست خود عامل تفرقه بین سیاستمداران امریکائی نیز شد، عده ای بر سی آی ای که والد، حامی و پرورنده ی امیران پشاورنشین بود، زبان اعتراض گشودند. تا آنجا که تغییراتی در آن و در چوچه ی پاکستانی اش آی اس آی نیز بوجود آوردند ولی چاره نشد. اعتراضات همچنان بلند بود و طشت رسوائی سیاست سازان امریکائی - پاکستانی دست اندر کار تجاوز به افغانستان چپه شد و کوس رسواتر امیران پشاورنشین، که دیگر گودی کوکی بیش نبودند، در همه جا به صدا درآمد. امریکا و دستیارانش سخت عصبی بودند و بر هر منقذی با خصومت و خشونت برخورد میکردند.

رهبر و یارانش که تمام این تراژدی و به نحو دیگر کمیدی را عالمانه پیشگویی کرده بودند و سیاست های خانه برانداز امریکا و متحدین پاکستانی اش را با تحمیل کردن امیران مزدور و بی کفایت پشاورنشین برگردانده ی مقاومت از مدتها پیش زیر رگبار انتقاد گرفته بودند و درین فرصت واقعیت ها نتایج آنرا روشن تر میساخت؛ و علاوه بر این طرح مبتکرانه ی "بدیل سومی" را از نیروهای وطنپرست، دلسوز و با کفایت جامعه نیز ارائه کرده و آنرا در قلب بسیاری از این نیروها جای داده بودند و شخصیت همه جانبه ی رهبر میرفت که محور، یا یکی از محورهای اساسی این بدیل شود، خواهی نخواهی خشم امریکا و متحدینش را بر می انگیخت و لذا **وحشیان انسان کش دیوپرست، او را تحمل نکردند و بر او آتش گشودند، نگین حماسه ی تاریخ را شکستند و قلب خورشید را به تیر زدند تا از درخشش نور جلو گیرند و در تاریکی جنایت کنند.**

(آری! امریکا و متحدینش دست به چنین جنایت هولناکی زدند تا راه را برای اعمال اغراض شوم شان باز کنند، که چنین شد و ملت مظلوم افغانستان علیرغم تمام جانفشانی ها و قهرمانی هایش، اینک باز بار دیگر زیر چکمه ی تجاوز، ستم و استثمار امریکا و متحدینش و اجیران بومی نو و کهنه ی شان کماکان دست و پا میزند. و این همان چیزی است که رهبر و یارانش علیه آن مبارزه کرده و در جلوگیری از آن عده ی جانشانرا نثار کرده اند. تجربه ثابت ساخت که با تحقق اندیشه و تداوم پیگیرانه رهبر و یارانش، یعنی تطبیق مشی مستقل ملی به سر منزل آزادی خواهیم رسید. به امید آنروز).

روح شان شاد و راه شان پر رهرو باد!